

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه تخصصی فقه و علوم وابسته

سال دوم، شماره چهارم

پاییز و زمستان ۱۳۹۴



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: دکتر حمید ستوده



شورای مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا):

سید جواد حسینی خواه (استاد حوزه علمیه قم) / محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم) / سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی) / ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) / محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم) / محمدرضا فاضل کاشانی (استاد حوزه علمیه قم) / محمد قانعی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم) / محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه) / احمد عرفانی نسب (مدرس دانشگاه) / محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم) / سید محمد نجفی یزدی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)



دبیر اجرایی: محسن شیرخانی

ویراستار: محسن عالی شاهی

همکاران مترجم در این شماره: حبیب ساعدی (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال



مفاد وحدود قاعدة (للاجل قسط من الثمن)

محمد تقي تولمي

الخلاصة

إن قاعدة (للاجل قسط من الثمن) واحدة من أهم القواعد الفقهية التي تجري حالياً في فقه المعاملات، وقد ورد ذكرها في مسائل كثيرة مثل: خيار الشرط، بيع المرابحة، بيع التولية، وبيع المواضعة، وبيع النسب، وبيع السلف، وبيع الصرف والربا والقرض، وبالرغم من ذلك لم تبحث القاعدة من ناحيتين الأولى مفاد القاعدة والثانية حدودها. أما بالنسبة إلى مفاد القاعدة فيمكن أن يفهم من كلمات الفقهاء احتمالان: الاحتمال الأول: تقابل الثمن والاجل بمعنى أن الاجل بازائه حصة من الثمن في المعاملات المؤجلة، والاحتمال الثاني: تأثير الاجل على مقدار الثمن مع عدم تقابلهما، وأما بالنسبة إلى حدود القاعدة فلم نجد هناك معيار معين لها. وقد تم في هذا المقال اعتماد المنهج الوصفي التحليلي في البحث، جمع عبارات مختلفة للقاعدة وفروع فقهية ذات صلة بها وتوصلنا إلى أن مفاد القاعدة هو تأثير الاجل على مقدار الثمن من دون أن يكون الاجل في مقابل قسط من الثمن، وأما بالنسبة إلى نطاق القاعدة وحدودها فقد تبين أن القاعدة تجري في المعاملات التجارية الاستثمارية أو المعاملات التجارية التي يتوخى منها الربح والمنفعة، ومن هنا فإن القاعدة تجري في العقود المعاوضية كالبيع والاجارة و ولكنها لا تجري في العقود التي يتوخى منها الاحسان كالقرض. وقد اثبت هذا المقال انه بعد ثبوت الدين على عهدة المدين فلا يجوز زيادة مقدار الدين في مقابل تأجيله ولا تجري قاعدة (للأجل قسط من الثمن) في الديون، ولذا فاستناد بعض الفقهاء إلى القاعدة في باب الديون محل اشكال.

الكلمات الرئيسية: قاعدة للأجل، الاجل، الثمن، العوض.



The Meaning and Scope of the Rule "Duration has a value"

Muhammad Taqi Tulami

Abstract

The juridical rule or principle "duration has a value" is one of the most important jurisprudential principles applicable to transactions and issues such as the option of condition, murabahah sale, tawliyah, muwadha'ah sale, purchase on credit, options, futures or sale of things in advance, usury and loan. Nevertheless, two aspects of the subject e.g. the purport and scope of the rule, have received but very little attention. Two major probabilities with regards to the purport of the rule can be derived from the statements of the jurists. First, the dissimilarity between duration and price and consideration of a portion of the price against the duration in extended transactions. Second, the impact of duration on the amount of the price without them being in contrast with each other. When it comes to the scope of the rule, a specific criterion has not been mentioned. In this article which uses an analytical descriptive method, the writer demonstrates that according to the rule, duration does have an impact on the amount of the price, and that there is a relationship between the duration and price. As

well, while seeking to present a criterion for explaining the scope of the juridical rule, it is demonstrated that the principle applies to that category of transaction which involves monetary profit or commercial gains. Thus, the principle applies to contracts like sale and lease where the two parties give something in exchange for something else. It is, therefore, not applicable to contracts like loans. As well, this research will show that after a debt is established on the debtor, it is not permissible for the creditor to increase the amount of the debt, and that the principle of duration does not apply to debts. It can be said, therefore, that there is objection to some scholars taking recourse to the rule in the area of loans.

Keywords: Rule of Duration, duration, price, exchange.



مفهوم و گستره قاعده «للاجل قسط من الثمن»

محمد تقی تولمی*

چکیده

قاعده «للاجل قسط من الثمن» از جمله مهمترین قواعد فقهی است که در فقه معاملات جاری است و در مسائلی مانند خیار شرط، بیع مرابحه، بیع تولیه، بیع مواضعه، بیع نسبه، بیع سلف، بیع صرف، ربا و قرض از آن نام برده شده است. با این وجود به دو جنبه بحث در مورد این قاعده، کمتر پرداخته شده است. اول مفاد قاعده و دوم گستره آن. در مورد مفاد قاعده دو احتمال عمده از عبارات فقهاء قابل برداشت است: اول، تقابل اجل با ثمن و قرار گرفتن بخشی از ثمن در برابر اجل در معاملات مؤجل؛ و دوم، تأثیر اجل بر میزان ثمن بدون تقابل آن دو با یکدیگر. در مورد گستره قاعده نیز ملاک مشخصی بیان نشده است. در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، پس از جمع‌آوری تعابیر مختلف قاعده و فروع فقهی مرتبط با آن نشان می‌دهیم که مفاد قاعده بیانگر تأثیر اجل بر میزان ثمن می‌باشد و نه تقابل آن‌ها با یکدیگر. هم‌چنین نشان داده می‌شود که قاعده در آن دسته از فعالیت‌های معاملی جریان دارد که در آن‌ها استثمار تجاری یا کسب سود و منفعت مطرح است. از این رو، قاعده در عقود معوضی مانند بیع و اجاره جاری است، ولی در عقود احسانانی مانند قرض جاری نیست؛ هم‌چنین گفته می‌شود که بعد از ثبوت دین بر عهده مدیون، افزایش میزان دین با استناد به اجل جایز نبوده و قاعده للاجل در دیون جاری نمی‌گردد و از این رو، استناد به قاعده در باب دیون که توسط برخی فقهاء صورت گرفته با اشکال مواجه است.

واژگان کلیدی: قاعده للاجل، اجل، ثمن، عوض.

* پژوهشگر فقه اقتصادی مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم‌السلام).

مقدمه

از جمله قواعدی که در فقه معاملات کاربرد دارد قاعده «الاجل قسط من الثمن» می‌باشد که با عبارات دیگری همچون «الاجل قسط من العوض» و هم چنین «الاجل له حض من العوض» نیز بیان شده است. این قاعده در مباحث مهمی مانند بیع نسبه، بیع سلف، بیع صرف، قرض، ربای قرضی و معاملی و خیار شرط مطرح شده است. با این وجود، به دو جنبه بحث یعنی مفاد و معنای قاعده و گستره آن کمتر پرداخته شده است. این مقاله در دو بخش تنظیم شده است که در بخش اول، به بررسی مفاد و معنای قاعده می‌پردازیم و در بخش دوم به پی‌جویی گستره قاعده و ارائه ملاک مشخص در این باره خواهیم پرداخت.

تعیین مفاد و گستره قاعده در فقه و نتایج حاصله از آن، مقدمه‌ای است برای تحلیل نقش اجل و زمان در فعالیت‌های اقتصادی مخصوصاً در بازارهای مالی و پولی بر اساس آموزه‌های فقهی که نیازمند تحقیقی مستقل است. بحث از این قاعده از آن جهت ضروری است که به روشن شدن رابطه پول و زمان در فقه کمک فراوانی کرده و زمینه را برای بررسی هرچه بهتر فقهی بازارهای مالی و پولی که پول و زمان در آن نقش اساسی ایفاء می‌کنند مهیا می‌سازد. در خصوص مفهوم و گستره قاعده، نگارنده به منبع مستقلی در این خصوص دست پیدا نکرده است، اما پیرامون قاعده، مطالبی هر چند موجز در کتب مختلف فقهی مطرح شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره نمود: حاشیه المکاسب (للیزدی) ج ۱ ص ۱۸۳؛ التعلیقہ للمکاسب (للاری) ج ۱ ص ۱۰۷؛ حاشیه المکاسب (للهمدانی) ص ۳۸۹؛ والربا فقہیا و اقتصادیا (للمروارید) ص ۱۲۵.

۱. اجل در اصطلاح لغت و فقه

اجل در لغت به معنای گاه، هنگام، زمان، مهلت، مدت، آخر مدت، فرصت، سررسید دین و زمان مرگ آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۱۱؛ اصفهانی، ق ۱۴۱۲، ص ۶۵؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۲؛ ذیل ماده اجل). اجل هر چیز بخشی از زمان است که آن چیز در آن حلول می‌کند (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶) و همین

معنای لغوی نیز در اصطلاح فقهی استعمال می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۲۷۷). از این رو، اجل مدت مستقبلی است بر امری از امور، که خواه برای وفای به التزام و یا انتهای التزام، معین شده باشد.

فقه در ابواب مختلفی مانند باب‌های طهارت، زکات، بیع، قرض، ضمان، اجاره، کفالت، نکاح و طلاق از آن سخن گفته‌اند. در فقه، سه گونه اجل از باب تعیین‌کننده داریم؛ زیرا تعیین اجل یا از جانب شارع است، یا حاکم و یا متعهد که برای وفا به تعهد خود، اجلی معین می‌کند؛ از اولی به اجل شرعی، از دومی به اجل قضایی و از سومی به اجل توافقی تعبیر می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۲۵۰).

نکته دیگر این که عقود نسبت به اجل به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. پاره‌ای از عقود ماهیتاً محتاج اجل هستند و اجل لازمه تحقق آنهاست، به گونه‌ای که بدون تعیین اجل منعقد نمی‌شوند؛ مانند، بیع سلف (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۹۹)، بیع نسبه (همان، ج ۲۳، ص ۹۹) و ازدواج موقت (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۲) که بدون ذکر اجل باطل هستند. اما برخی عقود ماهیتاً محتاج اجل نیستند و بدون آن نیز منعقد می‌شوند ولی می‌توان برای پاره‌ای امور در ضمن آن‌ها اجل معین کرد، مانند تعیین اجل برای تسلیم مبیع در ضمن عقد بیع و یا شرط خیار.

با توجه به آنچه در ادامه این نوشتار خواهد آمد معلوم می‌گردد مراد از اجل در قاعده لاجل قسط من الثمن، اجل توافقی یعنی مهلت و مدتی است که با توافق طرفین در ضمن عقدی قرار داده شده است اعم از این که عقد ماهیتاً مؤجل باشد مانند اجل در بیع نسبه و یا ماهیتاً مؤجل نباشد مانند اجل در شرط خیار در ضمن بیع نقد.

۲. ثمن در اصطلاح لغت و فقه

در لغت به هر شیء که به عنوان عوض یا بهای چیز دیگر قرار داده می‌شود ثمن آن چیز گفته می‌شود (اصفهان‌ی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۷۷؛ فیومی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۴) و اصل معنای ثمن همان عوض در معامله است (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۳۰). البته ثمن در اصطلاح فقها غالباً به عوض در بیع که یکی از عقود معوض است اطلاق می‌شود و مالیت داشتن، مملوک بودن، معلوم بودن از جهت جنس و وصف از شرایط آن است. (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸، ص ۴۶۰).

۳. تعابیر مختلف قاعده

رایج‌ترین عبارت از قاعده در نزد فقهای شیعه «للاجل قسط من الثمن» می‌باشد (حلی، علامه، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۱؛ حلی، جمال‌الدین، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۸؛ عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۲۶)؛ هرچند قاعده در متون شیعی به صورت «للاجل قسط من العوض» (اصفهانی فاضل‌هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۴۱) و «الاجل له حظ من العوض» (عاملی محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۴ و ج ۴، ص ۲۳۱) نیز آمده است. جایگزینی کلمه عوض به جای ثمن در قاعده از نکات مهمی است که در تعیین گستره قاعده مؤثر است.

۴. پیشینه کاربرد قاعده در کتب فقهی

با توجه به تحقیق و جستجوی صورت گرفته، این قاعده برای اولین بار توسط علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) در کتب استدلالی فقهی شیعه وارد شده است و پیش از ایشان در هیچ کتاب فقهی شیعه اشاره نشده است. ایشان در کتاب تذکره در ضمن بحث از شرط خیار، مضبوط بودن اجل و محفوظ بودن آن از زیاده و نقصان را، شرط صحت این خیار می‌داند. ایشان با بیان عبارت «للاجل قسط من الثمن» به این قاعده استناد کرده و به اثبات حکم می‌پردازد که توضیح آن خواهد آمد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۱).

۵. استناد به قاعده در فروع مختلف فقهی

فقهها در بیش از ده فرع مهم و پر کاربرد فقهی با ذکر این قاعده و استناد به آن، به استنباط احکام پرداخته‌اند که این فروع و شیوه استدلال به قاعده، ذیلاً بیان می‌شود:

مورد اول، در خیار شرط، مضبوط بودن اجل و محفوظ بودن آن از زیاده و نقصان شرط صحت این خیار است، و از این رو، خیار شرطی که در زمانش احتمال زیاده و نقصان می‌رود (مانند زمان بازگشت حاجیان) غیر صحیح و این چنین عقدی باطل است. علت آن است که بنا بر قاعده «للاجل قسط من الثمن»، جهل به اجل، جهل به عوض را در پی خواهد داشت و جهل به عوض به غرری می‌انجامد که در بیع از آن نهی شده است. علامه حلی برای اولین بار در این فرع

فقهی به قاعده مذکور اشاره و آن را وارد فضای استدلال فقهی شیعه نموده است. (حلی، علامه، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۱).

مورد دوم، اگر شخص کالایی را به اجل (نسیه) خریده باشد و بخواهد آن کالا را به یکی از گونه‌های مباحه تولیه یا مواضعه بفروشد، باید مشتری را از مؤجل بودن بیع خود آگاه کند؛ در غیر این صورت، مشتری حقّ خیار تدلیس دارد، به دلیل این که بنا بر قاعده «للاجل قسط من الثمن»، مخفی کردن اجل، در حقیقت مخفی کردن ثمن واقعی است که موجب تدلیس و فریب مشتری می‌گردد. (حلی، جمال‌الدین، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۹؛ عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۲۶) مورد سوم، یکی از شرایط صحت بیع سلف، قبض تمام ثمن قبل از تفرق است. از این رو، اگر بخشی از ثمن نقد و بخش دیگر مؤجل باشد (مثلاً نصف نقد و نصف مؤجل باشد) بیع سلف نسبت به تمام ثمن باطل می‌شود. بطلان بیع نسبت به نیمی از ثمن که مؤجل است به دلیل عدم رعایت شرط پیش گفته می‌باشد؛ یعنی قبض ثمن قبل از تفرق انجام نشده است؛ اما بطلان بیع نسبت به نصف دیگر ثمن که نقدا دریافت می‌شود به دلیل جهل به مقدار مبیعی است که در برابر آن قرار می‌گیرد؛ زیرا با توجه به قاعده «للاجل قسط من الثمن». قسمتی از مبیع که در برابر ثمن نقد قرار می‌گیرد بیش از مقداری است که در برابر ثمن مؤجل است و با وجود بطلان بیع در ثمن مؤجل، مقدار مبیع که در برابر ثمن نقد قرار می‌گیرد نامعلوم است در حالی که علم به مقدار مبیع از شرایط صحت بیع است. (عاملی، شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۸۵)

مورد چهارم، با مرگ مدیون، دیون او حالّ می‌شود و بر ورثه واجب است که دیون میّت را اداء کنند. با توجه به این مطلب اگر شخصی کالایی را به صورت نسیه بخرد و قبل از رسیدن اجلی که برای پرداخت ثمن قرار داده شده بمیرد، این احتمال مطرح شده است که با ثبوت خیار برای ورثه، فسخ بیع جایز است؛ زیرا با توجه به قاعده «للاجل قسط من الثمن»، با از دست رفتن اجل و حالّ شدن دین، ضرر متوجه ورثه می‌شود؛ زیرا اجل از دست رفته قسطی از ثمن را دارا بوده است. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۲۳)

مورد پنجم، در بیع نسیه و سلف که به ترتیب ثمن و مثن مؤجل می‌باشد، شرط است که اجل، معین و مضبوط باشد و در صورت مجهول بودن اجل، بیع باطل است؛ زیرا با توجه به قاعده «للأجل قسط من الثمن»، جهل نسبت به اجل، جهل به ثمن را در پی دارد که موجب بطلان بیع است. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۲۶؛ عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۶۸)

مورد ششم، طلبکار می‌تواند با رضایت مدیون، مقداری از دین و طلب خود کم کند و زمان ادای دین را جلو بیاندازد (تعجیل المؤجل بالنقصان)؛ زیرا با استناد به قاعده «للأجل قسط من الثمن» مقداری از دین در برابر زمانی که تعجیل شده، ساقط می‌شود. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۴۴)

مورد هفتم، هر گاه دو کالای هم جنس، که در مقدار مساوی هستند به صورت نسیه معامله شوند (مثلاً یک کیلو گندم نقد به یک کیلو گندم نسیه) ربای معاملی محقق می‌شود؛ چون بر اساس قاعده «للأجل قسط من الثمن» کالای نقدی نسبت به کالای مؤجل، زیاده حکمی دارد که تحقق این زیادی به سبب اجلی است که برای کالای مؤجل قرار داده شده است. (همان، ص ۴۵۹)

مورد هشتم، هر گاه یکی از دو شریک، سهم خود از کالای مشترک را در برابر ثمن مؤجل بفروشد، نظر مشهور آن است که اخذ به شفعه به صورت فوری صورت می‌گیرد اما ثمن به همان صورت مؤجل بر عهده شفیع خواهد آمد و نه نقدی و معجل؛ زیرا با توجه به قاعده «للأجل قسط من الثمن»، ثمن نقدی نسبت به ثمن مؤجل زیادی دارد و نمی‌توان شفیع را به پرداخت زیادتر ملزم نمود. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۰، ص ۳۳۳)

مورد نهم، بیع سلف در اثمان متماثل (مثلاً یک دینار در برابر یک دینار) باطل است؛ زیرا با توجه به قاعده «للأجل قسط من الثمن» ثمن نقدی نسبت به مثن مؤجل، زیاده‌ای دارد که موجب ربای معاملی می‌گردد. (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۷۱۷)

مورد دهم، از جمله شروط بیع صرف آن است که نقدین در مجلس عقد، قبض شوند و اگر قبض از جانب یک طرف با تأخیر انجام پذیرد، بیع باطل است؛ زیرا بر اساس قاعده «للأجل قسط من الثمن» نقدی که به صورت حال قبض شده است

نسبت به نقدی که با تاخیر قبض شده، زیاده حکمی دارد و موجب ربوی شدن معامله می‌شود. (تبریزی سبحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۶؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۵۵)

۶. مدرک قاعده

در توضیح این قاعده، فقها عبارات مختلفی را بیان نموده‌اند که هر کدام به گونه‌ای به مدرک قاعده در نزد ایشان اشاره دارد. برخی قاعده را عرفی می‌دانند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۴۳). برخی دیگر آن را مورد تسالم فقها دانسته‌اند. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۳۰۹). گروهی این قاعده را مشهور میان فقها معرفی کرده‌اند. (مازندرانی، ۱۴۳۰ق، ص ۷۲). برخی دیگر آن را به عنوان قاعده‌ای جاری در میان تجار برشمرده‌اند. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۲۷) عده‌ای نیز صحت آن را به عرف، شرع و اجماع نسبت داده‌اند. (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۴۰۸)

با توجه به مطالب پیشین، آنچه در مورد مدرک قاعده می‌توان بیان نمود آن است که این، قاعده‌ای است که میان عرف خاص یعنی تجار، مورد پذیرش بوده و در میان ایشان جریان داشته است. (اردبیلی محقق، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۲۷) عرف عام و سیره عقلا نیز آن را در معاملات خود پذیرفته و مطابق آن عمل کرده است. (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۴۳) شرع نیز نه تنها ردعی نسبت به این عرف و سیره اظهار نداشته است بلکه در مواردی خود شارع نیز عمل مطابق با مفاد آن را تأیید نموده است. در این راستا مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل، بابی از کتاب وسائل الشیعه را با عنوان (حکم من باع سلعة بثمن حالا و بأزید منه مؤجلاً) قرار داده و پنج روایت در ذیل آن آورده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۳۶) هم‌چنین می‌توان به حدیث امام رضا علیه السلام در صحت بیع نسبه با قیمتی بالاتر از قیمت بیع نقد اشاره کرد. (همان، ج ۱۸، ص ۳۵) در نتیجه این قاعده را می‌توان قاعده‌ای عرفی دانست که سیره عقلا مطابق آن جریان داشته است و چون ردعی از شارع نسبت به آن وارد نشده است حجیت شرعی نیز دارد (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۴۰۸). سیره عملی فقها در استناد به قاعده نیز دلالت بر آن دارد که ایشان این قاعده را تلقی به قبول نموده‌اند. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۳۰۹)

۷. معانی قاعده در عبارات فقهاء

قاعده «للاجل قسط من الثمن» از جمله قواعدی است که شیوع و شهرت آن در میان فقهاء، غیر قابل انکار است (مامقانی، ۱۳۵۰ش، ص ۲۰۵)؛ ولی معنای دقیقی از آن ارائه نشده است. البته بدان معنا نیست که فقهاء بدون توجه به معنای قاعده آن را به کار برده‌اند بلکه به نظر می‌رسد معنای اجمالی قاعده که دلالت بر وجود نوعی رابطه میان اجل و ثمن دارد، ایشان را از دقت در معنای تفصیلی و دقیق قاعده بی‌نیاز کرده است، اما با دقت در منابع فقهی می‌توان به وجود دو برداشت مختلف از معنای قاعده پی برد که شواهدی از کلمات فقهاء برای هر دو معنا وجود دارد.

بر اساس معنای اول، بخشی از ثمن در برابر اجل قرار می‌گیرد؛ به عبارتی طبق این قاعده برای زمان، ارزش پولی فرض می‌شود و در نتیجه در برابرش پول قرار می‌گیرد. مطابق این معنا، قسمتی از ثمن در برابر کالا و قسمتی در برابر زمان قرار داده می‌شود و اجل همانند جزئی از مبیع، بخشی از ثمن را به خود اختصاص می‌دهد. این معنا همان معنای بدوی است که از ظاهر عبارات قاعده و الفاظ به کار رفته در آن برداشت می‌شود و پاره‌ای از عبارات فقهاء نیز موهم این معناست که در جای خود به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

در معنای دوم، قاعده به نقش اجل در تغییر ثمن کالا اشاره می‌کند؛ به عبارتی قاعده بیان‌کننده این حقیقت است که اجل یکی از عوامل تعیین‌کننده میزان ثمن کالا است. در این معنا بدون لحاظ این که زمان فی نفسه ارزش پولی دارد یا ندارد اجل در تعیین مقدار ثمن کالا مؤثر است. در این معنا از قاعده بر خلاف معنای پیشین تمام ثمن در برابر کالا قرار می‌گیرد و اجل در تعیین میزان آن و هم‌چنین تغییر میزان آن در کنار سایر عوامل نقش ایفا می‌کند. در واقع این قاعده، صغری برای یک کبری کلی است؛ یعنی بیان‌کننده یکی از عوامل تغییر قیمت مبیع است و هم‌چنان که سایر عوامل از قبیل میزان کار انجام گرفته روی مبیع، زیبایی ظاهری، جنس مبیع و سلايق شخصی بايع یا مشتری در تعیین قیمت موثرند، اجل نیز از جمله آن عوامل است؛ اما سایر امور مؤثر بر قیمت، تا زمانی که

همانند اجل نوعیت پیدا نکنند و دارای ثمرات فقهی و حقوقی قابل توجهی نشوند، و جبهه قاعده پیدا نمی‌کنند.

الف) معنای اول در کلمات فقها

در نظر مرحوم خوانساری و مامقانی بیع دو کالای هم جنس مکیل و موزون به صورت نسیه در صورتی موجب تحقق رباست که زمان در آن بیع به اندازه‌ای باشد که قرار گرفتن سهمی از ثمن برای آن صحیح باشد تا مستلزم زیادت یکی از طرفین بر دیگری شود. از این رو، در بیع دو کالای هم جنس ربوی به صورت نسیه، اگر زمان به اندازه‌ای کوتاه باشد که عرفاً مالی در مقابلش قرار نگیرد، ربا محقق نخواهد شد. (خوانساری، بی تا، ص ۳۱۳؛ مامقانی، ۱۳۵۰ش، ص ۲۷) ایشان زمان را از جهت مقابله با مال به دو دسته تقسیم می‌کنند. قسم اول زمانی که قسطی از ثمن را داراست (... اذا كان الزمان ممّا له قسط من الثمن)؛ قسم دوم زمان‌هایی کوتاه که مالیت نداشته و عرفاً در برابر آن مالی قرار نمی‌گیرد (... الزمان القصیر الذی لا یقابل بمال عرفاً). تقابل این دو زمان با یکدیگر نشان می‌دهد از منظر ایشان معنای عبارت الزمان ممّا له قسط من الثمن، زمانی است که در مقابل آن مال قرار می‌گیرد. این معنا همین معنای اولی است که از قاعده للاجل قسط من الثمن برداشت می‌شود.

هم‌چنین شهید ثانی در توضیح بطلان بیع سلفی که بخشی از ثمن آن مؤجل قرار داده می‌شود بیان می‌کند که بیع در مقداری از ثمن که مؤجل است به دلیل عدم رعایت شرط حال بودن ثمن در بیع سلف و یا به دلیل تحقق بیع کالی به کالی باطل است و اما بیع نسبت به مقداری از ثمن که نقد است نیز باطل است؛ زیرا معلوم نیست که چه میزانی از مبیع در برابر این مقدار ثمن نقد قرار می‌گیرد. توضیح این که ثمن نقد نسبت به ثمن مؤجل در مقابل مقدار بیشتری از مبیع قرار می‌گیرد؛ به عبارتی با ثمن نقد مقدار بیشتری از مبیع را می‌توان خرید در حالیکه با ثمن مؤجل مقدار کمتری از مبیع را می‌توان خریداری نمود؛ زیرا ثمن مؤجل علاوه بر مبیع بر اجل هم تقسیط می‌شود، و چون بیع در ثمن مؤجل باطل است

لذا، معلوم نیست که چه میزانی از مبیع در برابر ثمن مؤجل بوده است و این امر سبب جهل به میزان مبیع قرار گرفته در برابر ثمن نقد نیز می‌شود. پس مقدار مبیع نامعلوم گشته و بیع باطل می‌گردد. (عاملی، ۱۴۱۰ق، ج، ص ۴۱۷)

از این عبارت شهید ثانی که می‌نویسد: «أن المعجل يقابل من المبيع قسطاً أكثر مما يقابله المؤجل، لتقسيم الثمن على الأجل أيضاً» (همان)، استفاده می‌شود که مطابق نظر ایشان بخشی از ثمن مؤجل در برابر مبیع و بخشی دیگر در برابر اجل قرار می‌گیرد و به همین دلیل است که میزان مبیعی که در برابر ثمن مؤجل قرار می‌گیرد کمتر از میزانی است که در برابر ثمن نقد قرار می‌گیرد.

ب) معنای دوم در کلمات فقهاء

مرحوم محمدکاظم یزدی در توضیح عدم تقسیط ثمن بر اوصاف بر این نکته تصریح می‌کنند که ثمن بر اوصاف و شروط، حتی وصف صحّت تقسیط نمی‌شود و تمام ثمن در مقابل عین قرار می‌گیرد هر چند اوصاف و شروط منشأ زیادی قیمت عین می‌شوند. ایشان مراد از قاعده للأجل قسط من الثمن را زیاده ثمن عین از جهت اجل می‌دانند نه این که در مقام انشاء عقد، ثمن در مقابل اجل نیز قرار بگیرد. (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۸۳) با توجه به این معنا، اجل، جزئی از مبیع نخواهد بود و ثمنی در برابر آن نخواهد بود.

هم‌چنین مؤلف کتاب بحوث فی الفقه المعاصر عبارت للأجل قسط من الثمن را دارای تسامح می‌داند. وی اجل را داعی بر زیادت ثمن می‌داند و تصریح می‌کند که چیزی از ثمن در مقابل اجل قرار داده نمی‌شود. در بیع نسبی نیز در حقیقت بایع و مشتری با علم به این که ثمن با تأخیر پرداخت خواهد شد، عقد بیع را با ثمنی بیشتر از ثمن نقد منعقد می‌کنند ولی در هر حال چیزی از ثمن را در برابر اجل قرار نمی‌دهند بلکه کل ثمن در برابر کالا قرار می‌گیرد و اجل تنها داعی برای افزایش قیمت کالا است. (جواهری، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۷۵)

مرحوم لاری نیز بر عدم قرار گرفتن بخشی از ثمن، در ازاء اجل و امور اعتباری تصریح می‌کند. ایشان معنای قاعده را مبالغه مستفاد از شرع می‌داند که

مطابق آن زیادی حکمی در حکم زیادی حقیقی است و موجب تحقق ربا و فساد معامله (در معامله دو کالای مکمل و موزون هم جنس به صورت نسبه) می‌گردد. (لاری، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۷)

۸. اشکالاتی بر معنای اول

معنای اول قاعده که قرار گرفتن اجل در برابر بخشی از ثمن می‌باشد با اشکالاتی روبروست که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. عرفاً در نظر دو طرف عقد اجل جزئی از معوض و مثن نیست؛ به عنوان مثال بایع به هنگام فروش نسبه‌ای کالا زمان را به عنوان جزئی از مبیع لحاظ نمی‌کند تا ثمنی در برابر آن قرار گیرد، بلکه در نظر او مبیع صرفاً همان کالا می‌باشد که اجلی برای پرداخت ثمن آن لحاظ شده است و هم چنین مشتری زمان را به عنوان جزئی از مبیع لحاظ نمی‌کند؛ یعنی اگر از کالایی که خریده است پرسش شود او اجل را در کنار کالا به عنوان جزئی از آنچه خریداری کرده است ذکر نمی‌کند بلکه اجل را مهلتی می‌داند که بایع برای پرداخت ثمن به او داده است؛ اما تفاوت قیمت کالای نقد و نسبه نه از آن جهت است که مقداری از ثمن مستقلاً در برابر اجل قرار گرفته باشد تا اجل نیز مانند جزئی از مبیع دارای قیمت باشد بلکه تمام ثمن در برابر عین مبیع می‌باشد ولی با توجه به مؤجل بودن ثمن، بایع قیمت نسبه کالا را بیشتر از قیمت نقد آن قرار می‌دهد که توضیح آن در ضمن تشریح معنای دوم قاعده خواهد آمد.

۲. مطابق قاعده «العقود تابعة للقصود» باید گفت مطابق آنچه در دلیل اول گذشت چون جزئیت اجل به عنوان بخشی از مثن توسط هیچ یک از متعاملین قصد نشده است لذا اجل نمی‌تواند بخشی از مثن باشد تا در برابر آن ثمن قرار گیرد.

۳. از جمله قرائنی که نشان‌دهنده آن است که اجل جزئی از مثن نمی‌باشد حکم به ثبوت خیار تخلف شرط به هنگام تخلف از شرط اجل در عقد بیع است. توضیح این‌که اگر بایع بر خلاف اجل شرط شده زودتر از موعد مقرر، ثمن کالا را طلب کند، برای مشتری خیار تخلف شرط ثابت می‌شود و نه خیار تبعض صفقه، در حالی‌که اگر اجل جزئی از مبیع بود، باید خیار تبعض صفقه برای مشتری ثابت می‌شد.

۴. یکی دیگر از اشکالات بر این معنا مبتنی بر فتوای مشهور در مورد شرطیت عین بودن مبیع در عقد بیع است. مطابق فتوای مشهور مبیع باید از اعیان باشد هر چند برخی جواز بیع بعضی از حقوق را نیز قوی دانسته‌اند. (خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۵) با توجه به این نکته باید گفت اجل نه از سنخ اعیان است و نه از سنخ حقوق و لذا نمی‌تواند به عنوان مثنی یا جزئی از آن در ضمن عقد بیع قرار بگیرد.

۵. مطابق قاعده الاوصاف و الشروط لا یقابل بالأعواض (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۸۳) اجل نیز که شرطی یا وصفی برای چگونگی پرداخت ثمن یا مثنی می‌باشد، در قبالش ثمن قرار نمی‌گیرد.

۶. معامله زمان از قبیل خرید و فروش زمان و انتقال مالکیت آن از شخصی به شخص دیگر، اجاره دادن زمان و معاوضه آن با عوضی دیگر فاقد معنای عقلایی است و معامله آن از مصادیق معامله سفهی است؛ به عبارتی زمان مالیت مبادله‌ای و معاوضه‌ای ندارد تا بتواند به عنوان معوض و مبیع یا جزئی از آن قرار بگیرد. آری گاهی برای بازه‌های زمانی قیمتی مشخص می‌شود ولی این قیمت در واقع قیمت مظروفی است که در ظرف زمان واقع شده است و نه قیمت خود زمان؛ مثلاً شخص به عنوان اجیر و کارگر برای هر ساعت کارگری مبلغی را تعیین می‌کند که این مبلغ در واقع قیمت کار و عملی است که او در این بازه زمانی انجام می‌دهد و نه قیمت خود زمان. با توجه به آن چه گذشت می‌توان گفت معنای اول معنای صحیحی نمی‌تواند باشد.

ممکن است گفته شود که قرار گرفتن بخشی از ثمن در برابر اجل به معنای آن نیست که اجل نیز جزئی از معوض باشد و در نتیجه اشکالات مطرح شده نیز پیش نخواهد آمد.

نخست این که لازمه این سخن آن است که مقداری از ثمن که در برابر اجل قرار گرفته واقعا ثمن و عوض نبوده و چیزی است به جز ثمن، و در نتیجه این پرسش مطرح می‌شود که چرا در قاعده بر بخشی که عوض نیست اطلاق ثمن شده است؟ علاوه بر آن از کلمات فقها که پیش از این بیان شد بدست می‌آید که مراد از ثمن در قاعده همان عوضی است که در معامله در برابر معوض قرار گرفته است و لذا

نمی‌توان آنچه را که مقابل این ثمن قرار گرفته جزئی از معوض ندانست. از سوی دیگر مطابق بیان فوق مقداری از ثمن در برابر معوض (مثلاً در عقد بیع همان مبیع) قرار می‌گیرد و مقداری دیگر از ثمن در مقابل اجل قرار گرفته بدون این که اجل، معوض باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که تقابل اجل با ثمن تحت چه عنوان و در قالب چه عملیات حقوقی و فقهی صورت گرفته است؟ باید پذیرفت که طرفین برای تقابل اجل و ثمن عملیات حقوقی یا فقهی مستقلی را قصد نکرده‌اند. از این رو در این که طرفین معامله تمام ثمن را به عنوان عوض لحاظ می‌کنند شکی نیست؛ یعنی پرداخت بخشی از ثمن را در برابر اجل به عنوانی غیر از عوض مد نظر ندارند؛ در واقع بخشی از آن را نه این که در برابر اجل قرار داده باشند (معنای اول) بلکه به خاطر اجل بر ثمن نقد یا همان عوض افزوده‌اند (معنای دوم).

خلاصه این که تقابل ثمن و اجل یا به معنای جزئیات اجل به عنوان بخشی از معوض است که اشکالات آن گذشت و یا همان تاثیر اجل در ثمن است که معنای دوم می‌باشد.

۹. تبیین معنای دوم (تأثیر اجل بر ثمن)

بعد از آن که دانستیم معنای اول برای قاعده با اشکالات متعددی روبروست به تحلیل و بررسی معنای دوم قاعده در ضمن عقد بیع خواهیم پرداخت، البته علاوه بر بیع، اجل بر تعیین ثمن (عوض) در سایر عقود معوض نیز مؤثر است که توضیح و تبیین این مطلب را در ضمن بحث از گستره قاعده بیان خواهیم نمود.

می‌دانیم عوامل مؤثر بر تعیین قیمت کالاها متفاوت است. برخی از این عوامل عبارتند از: جنس و کیفیت کالا، میزان کاری که روی آن انجام شده، زیبایی ظاهری کالا، میزان فایده‌ای که برای شخص دارد، کمیابی یا فراوانی کالا در طرف عرضه و کمی یا زیادی میزان تقاضای کالا. از جمله عواملی که در کنار سایر عوامل، بر تعیین قیمت و ثمن کالا مؤثر است نقد یا نسیه بودن ثمن است. در بازار به طور معمول قیمت کالا زمانی که به صورت نسیه معامله می‌شود بیشتر از هنگامی است که کالا به صورت نقد معامله می‌شود؛ در واقع فروشنده و خریدار توافق دارند که ارزش

مبادله‌ای کالایی که بهای آن به صورت نقد پرداخت می‌شود کمتر از هنگامی است که مشتری ثمن را پس از گذشت زمانی پرداخت می‌کند و از این رو غالباً قیمت کالا در معاملات نسبه بیشتر از قیمت کالا در معاملات نقد است.

این‌گونه تاثیر اجل بر قیمت در طرف کالا نیز جریان دارد یعنی در معاملات سلف که تحویل کالا در آینده صورت می‌گیرد (پیش‌فروش) و ثمن آن نقدی دریافت می‌شود قیمت پایین‌تری برای کالا قرار داده می‌شود. تفاوت قیمت در معاملات نقد در مقایسه با معاملات نسبه و سلف بازگویی این واقعیت است که معمولاً افراد، حال را به آینده ترجیح می‌دهند. ترجیح زمانی حال به آینده از جمله عوامل روانی است که هر یک از مشتری و بائع را در تعیین قیمت کالا تحت تاثیر قرار می‌دهد. ترجیح حال بر آینده زمینه‌ساز ورود عامل اجل در تعیین قیمت‌هاست و البته با دیدی دقیق تعبیری دیگر از تاثیر عامل اجل در تعیین ثمن است. ترجیح حال بر آینده و تاثیر اجل بر تعیین و تغییر قیمت‌ها امری عرفی است که سیره عقلا بر آن جاری بوده و همه روزه در معاملات خود با توجه به آن قیمت کالاها را در معاملات خود مشخص می‌کنند. زمان پرداخت ثمن یا تحویل کالا از جمله مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در ایجاد رغبت به کالا است و به همین دلیل است که این عامل مستقلاً و در قالب قاعده‌ای مشهور بیان شده و جایگاه خود در فقه را نیز پیدا نموده است. در بحث از مدارک قاعده گذشت که این سیره عقلاییه در شرع نیز مورد پذیرش قرار گرفته است و ردعی از طرف شارع نسبت به آن وارد نشده است. عبارات گذشته که از برخی فقها بیان شد نیز دلالت بر صحت این معنا دارد. نکته مهم که نباید مورد غفلت واقع شود این است که اجل مانند برخی عوامل دیگر مانند کمی یا زیادی میزان تقاضای کالا، موجب افزایش یا کاهش رغبت به کالا و در نتیجه افزایش قیمت مثن یا کالا می‌شود؛ یعنی تمام ثمن و قیمتی که تعیین شده است در مقابل مثن قرار می‌گیرد و این‌گونه نیست که بخشی از آن در برابر مثن و بخشی در برابر اجل باشد. پس اجل موجب افزایش یا کاهش ثمن می‌گردد و این به معنای تقابل اجل با ثمن که در معنای اول قاعده بیان شد نمی‌باشد.

۱۰. گستره قاعده

پیش‌تر بیان شد که قلمرو قاعده مانند مفاد قاعده، به روشنی تبیین نشده است؛ به عنوان نمونه این قاعده توسط فقهاء در عقد بیع جاری شده ولی در عقد قرض جاری نشده است؛ مثلاً در بیع نسیه دو کالای هم جنس مکمل یا موزون هر چند مساوی باشند (مثلاً یک کیلو گندم در حال با یک کیلو گندم در آینده) ولی با تمسک به قاعده، به تحقق زیاده و ربوی شدن معامله فتوا داده شده است. (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۴۵۹) و حال آن‌که تمسک به قاعده در عقد قرض و دریافت زیاده در پرداخت دین ممنوع است.

تعیین گستره قاعده هنگامی اهمیت خود را نشان می‌دهد که شاهد هستیم این قاعده نسبت به دو مسئله از یک باب، در یکی جاری شده و در دیگری جاری نشده است؛ به عنوان مثال این قاعده در باب دین در مسئله تعجیل المؤجل بالنقصان جاری شده است (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۴۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۱۲۱) اما در همان باب در مسئله تاخیر الحال بالزیاده جاری نشده است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۱۲۰)

جریان قاعده در بعض موارد و عدم جریان در برخی دیگر در حالی است که قاعده‌ای منضبط و معین در مورد گستره و قلمرو قاعده بیان نشده است. برای تعیین گستره قاعده، توجه به سه امر کمک شایانی به بحث می‌نماید که عبارتند از:

۱. توجه به عبارات قاعده و مفاد آن؛ ۲. توجه به مواردی که توسط فقهاء، قاعده در آن‌ها جریان پیدا کرده است؛ ۳. توجه به مواردی که فقهاء به عدم جریان قاعده تصریح کرده‌اند.

۱ - ۱۰. گستره قاعده با توجه به عبارات و مفاد قاعده

یکی از وجوه مشترک اکثر عباراتی که مفاد قاعده را بیان نموده‌اند استعمال لفظ «ثمن» در آن است. ثمن به بهایی اطلاق می‌شود که شیء در برابر آن قرار داده شده است؛ ثمن همچون مثنی از ارکان عقد بیع به شمار می‌رود و مالیت داشتن، مملوک بودن، معلوم بودن از جهت جنس و وصف از شرایط آن است. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۴۶۰)

هر چند ثمن در اصطلاح فقها غالباً به عوض در بیع که یکی از عقود معوض است اطلاق می‌شود ولی در لغت به هر شیء که به عنوان عوض یا بهای چیز دیگر قرار داده می‌شود ثمن آن چیز گفته می‌شود (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۷۷؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۴) و اصل معنای ثمن همان عوض در معامله است. (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۳۰)

با توجه به این نکته اطلاق ثمن بر اجرتی که در برابر انجام کاری گرفته می‌شود، جعلی که در عقد جعاله معین می‌شود و مبلغی که به عنوان اجاره وضع می‌شود اطلاق صحیح است و به طور کلی از لحاظ لغوی اطلاق ثمن بر عوض در مواردی که شیء ای عوض در برابر شیء دیگر قرار می‌گیرد اطلاق صحیح است. این نکته در تعیین گستره قاعده اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا همان‌طور که قبلاً اشاره شد این قاعده پیش از آن که یک قاعده شرعی و فقهی باشد قاعده‌ای است عرفی و عقلایی که به امضای شرع رسیده است. اطلاق لغوی ثمن به عوض که شامل عوض موجود در بیع و غیر بیع می‌شود، نشانگر استعمال عرفی لفظ ثمن در معنای مطلق عوض است و چون قاعده عرفی است می‌توان نتیجه گرفت مراد از ثمن، مطلق عوض است و قاعده با همین معنا در فقه هم وارد شده است.

در تأیید این مطلب می‌توان به دو کلام از صاحب کشف اللثام و محقق کرکی در جامع المقاصد اشاره کرد که قاعده را به صورت «للاجل قسط من العوض» و «الأجل له حظ من العوض» آورده‌اند و در باب نکاح و در مسئله مربوط به مهریه به آن استناد کرده‌اند. (اصفهانی، فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۴۴۱؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۴۴) با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که مراد از ثمن در قاعده عوض است و در نتیجه قاعده «للاجل قسط من الثمن» معادل «للاجل قسط من العوض» می‌باشد و با توجه به معنای لغوی و استعمال عرفی در مواردی جریان دارد که عوضی در برابر شیء دیگر قرار گیرد چه در عقد بیع باشد و یا در عقود معوض دیگر مانند اجاره، جعاله و وکالت. در واقع در عقود معوضی که دو شیء در برابر یکدیگر واقع می‌شوند و یکی به عنوان عوض دیگری قرار داده می‌شود این قاعده جریان دارد.

از جمله قرآینی که می‌توان بر جریان قاعده «اللاجل قسط من الثمن» در عقود معوض برشمرد، وجود تعادل در ارزش طرفین عقود معوض است که از خصوصیات مطرح شده در مورد عقود معوض می‌باشد و با توجه به همین خصوصیت است که برای حفظ تعادل ارزش عوض و معوض، اجل در عقود معوض باید مدّ نظر قرار گیرد. توضیح این که اصل و طبیعتِ عقود معوض اقتضا می‌کند که عوض و معوض از نظر ارزش مبادلی دارای ارزش یکسانی باشند و از همین رو در عقد معوضی مانند بیع اگر کالا به دلیل جهل به ارزش واقعی آن گرانتر یا ارزانتر از ارزش واقعی آن که مورد تسامح عرف نباشد معامله شده باشد، خیار غبن ثابت می‌شود. (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۶۴) با توجه به مسئله تعادل در ارزش طرفین در عقود معوض و از طرفی اثر گذاری اجل در تعیین ارزش عوض، هرگاه یکی از طرفین مؤجل باشد و دیگری نقد، با توجه به ارزش بیشتر نقد بر مؤجل، برای حفظ تعادل ارزش آن دو، بر میزان مؤجل افزوده می‌شود و یا از میزان نقد کاسته می‌شود؛ مثلاً به طور طبیعی بر قیمت کالا در بیع نسبه افزوده می‌شود و قیمت آن گرانتر از قیمت نقدی است و در بیع سلف که کالا مؤجل است قیمت کمتری برای کالا در مقایسه با بیع نقد در نظر گرفته می‌شود.

در پایان این بخش تذکر این نکته لازم است که ثمن و عوض منحصر در پول یا همان درهم و دینار نمی‌باشد؛ هر چند درهم و دینار مسکوک و به عبارتی پول، ثمن است ولی نباید از این نکته غافل بود که شیوع اطلاق ثمن بر پول به عنوان مصداق رایج عوض در عقد بیع، مانع آن نیست که ثمن بر هر عوضی غیر از پول صادق باشد هم چنانکه در خود عقد بیع نیز ثمن منحصر در پول نمی‌باشد بلکه ثمن می‌تواند علاوه بر درهم و دینار و یا پول امروزی، شامل عین، منفعت و حق نیز باشد. (خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۵)

۲-۲. گستره قاعده با توجه به موارد جریان قاعده

از دیگر شیوه‌های کشف گستره و قلمرو قاعده بررسی مواردی است که فقها به قاعده تمسک کرده‌اند. تحقیق و جستجوی وجه اشتراک این موارد کمک فراوانی

در رسیدن به ملاک واحدی در مورد گستره قاعده خواهد نمود.

این قاعده در چندین مسئله به عنوان مستند حکم بیان شده است که در این مقاله به اکثر موارد آن اشاره کردیم. این موارد عبارتند از: ۱. مضبوط بودن اجل در خیار شرط ۲. اخبار به مؤجل بودن ثمن در بیع مرابحه، تولیه و مواضعه، ۳. بطلان تاجیل بعض یا تمام ثمن در بیع سلف ۴. ثبوت خیار برای وراثت میتی که بیع نسیه‌ای انجام داده است ۵. معین بودن اجل در بیع نسیه‌ای و سلف ۶. عدم جواز ربای معاملی نسیه‌ای، ۷. کیفیت اجرای حق شفعه در بیع مؤجل، ۸. عدم جواز بیع سلف در اثمان ۹. شرط تقابض فی المجلس در بیع صرف، ۱۰. مهر مؤجل، ۱۱. جواز تعجیل دین مؤجل بالتقصان.

موارد ۱ تا ۹ از مسائل عقد بیع می‌باشند که از مهمترین عقود معوض می‌باشد. مورد ۱۰ عقد نکاح است که در آن معنای معاوضه موجود است. (اصفهانی فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۴۳۸) توضیح این‌که هر چند نکاح از معاوضات حقیقه نمی‌باشد و از این رو جایز است به صورت تفویضی جاری شده و میزان مهر در عقد ذکر نشود و یا جایز است بر خلاف معاوضات حقیقه از ملک غیر زوج مانند پدر زوج خارج شود، ولی در هر صورت مهر عوض بضع بوده و به همین دلیل است که باید از امور متمول باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۸ق، ص ۴۲۰). اما مورد ۱۱ در مورد دین است. دین عبارت است از مالی کلی که ذمه فرد به آن مشغول است؛ خواه سبب آن غیر اختیاری باشد، مانند اشتغال ذمه فرد به بدل چیزی که آن را تلف کرده است و یا اختیاری باشد، مانند اشتغال ذمه قرض گیرنده به سبب عقد قرض که از عقود غیر معوض است و هم چنین اشتغال ذمه خریدار به ثمن در بیع نسیه و فروشنده به مثنی در بیع سلف که از عقود معوض می‌باشند.

با اطلاعات فوق مشخص است که جز یک مورد تمام مواردی که قاعده در آنها جاری شده مربوط به عقود معوض می‌باشد. تنها مورد دیگر مربوط به باب دین می‌باشد که به عقیده نگارنده استناد به قاعده در این مورد صحیح نمی‌باشد؛ زیرا اجل تأثیری بر کاهش یا افزایش میزان دین نمی‌گذارد؛ یعنی کاهش اجل پرداخت زودتر از موعد دین نمی‌تواند میزان دین ثابت شده بر ذمه مدیون را

کاهش دهد و از طرفی افزایش اجل و تأخیر در بازپرداخت دین نمی‌تواند باعث افزایش میزان دین ثابت بر ذمه مدیون گردد. از این رو قاعده «للاجل قسط من الثمن» در دین جریان ندارد که توضیح بیشتر آن در بخش بعدی خواهد آمد.

قابل ذکر است که با توجه به مفاد قاعده که همان تأثیر اجل در تعیین ثمن و عوض است، باید به جریان قاعده در مواردی که عوض و اجل در میان هستند ملتزم بود و انحصار جریان قاعده در دو باب بیع و نکاح، صحیح نخواهد بود. در تایید این مطلب می‌توان به فرایند تاریخی استناد به این قاعده توسط فقها اشاره کرد. هم چنان که قبلاً بیان کردیم این قاعده اولین بار توسط علامه حلی در مسئله خیار شرط مورد استناد قرار گرفته است ولی در دوره‌های بعد توسط سایر فقها در فروع دیگر فقهی وارد شده است. این واقعیت نشان می‌دهد نمی‌توان به انحصار جریان قاعده در موارد فوق ملتزم بود بلکه هم چنان که این موارد در طول زمان توسط فقها افزایش پیدا کرده است می‌توان با تعیین گستره قاعده، آن را در موارد مشابه معتبر دانست. البته این حقیقت مخفی نیست که بررسی مواردی که قاعده توسط فقها در آن‌ها جریان دارد از آن جهت مهم است که بررسی دقیق این موارد و پیدا کردن نقطه مشترک آن‌ها در تعیین گستره قاعده کمک فراوانی خواهد نمود.

با توجه به آنچه گذشت نظریه جریان قاعده در عقود معوض، تقویت می‌شود. در واقع هر جا که عوض و معوضی در مقابل هم قرار می‌گیرند و ارزش مبادله‌ای میان آن دو چیز مطرح می‌شود، اجل بر عوض مؤثر خواهد بود.

عقودی مانند اجاره، وکالت، جعاله از جمله عقود معوضی هستند که عوضی در آن‌ها قرار داده شده است. از این رو در همه این موارد اجل می‌تواند بر میزان ثمن یا همان عوض موجود در این عقود تأثیر داشته و موجب کاهش یا افزایش آن شود؛ به عنوان مثال کسی که وکالت شخصی را در انجام کاری بر عهده می‌گیرد، یکی از عواملی که در تعیین حق الوکاله مورد توجه قرار می‌دهد مدت زمانی است که وکالت وی به طول خواهد کشید. هم‌چنین وکیل با توجه به زمانی که حق الوکاله او پرداخت می‌شود میزان آن را تعیین می‌کند. در اجاره نیز

کوتاهی یا بلندی مدت زمان اجاره و زمان پرداخت آن در تعیین میزان حق الاجاره مؤثر است.

در نکاح نیز که مهریه در آن به عنوان عوض قرار داده شده است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۸ق، ص ۴۲۰) قاعده جریان دارد؛ به عنوان مثال هرگاه نکاح به صورت تفویضی بوده و مهر در ضمن عقد نکاح ذکر نشود، در شرایطی مهر المثل ثابت می‌شود. حال اگر عادت بر این باشد که مهر زنان مبلغ معینی مثلاً هزار درهم به صورت مؤجل باشد، این اجل در مهر المثل ثابت نمی‌شود؛ زیرا مهر المثل حال است اما با توجه به قاعده «للاجل قسط من العوض» واجب است تا مبلغ متعارفی از میزان مهر مؤجل نسبت به مهر حال کاسته شود. (اصفهانی فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۴۴۱)

۲- ۱۰. گستره قاعده با توجه به موارد عدم جریان قاعده

از مهمترین جهات بحث برای کشف گستره قاعده «للاجل قسط من الثمن»، بحث از مورد یا مواردی است که به عدم جریان قاعده در آن مورد تصریح شده است. موردی که به عدم جریان قاعده در آن تصریح شده است مسئله تأجيل حال بالزیاده است؛ یعنی طلبکار نمی‌تواند زمان مطالبه دین حال را با افزودن بر میزان دین به تعویق بیندازد. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۴۴) این در حالی است که فقها تعجیل المؤجل بالنقصان را جایز دانسته و بر جریان قاعده در این مورد تصریح کرده‌اند مطابق این مسئله طلبکار می‌تواند با کاستن از میزان دین مؤجل زمان پرداخت آن را با توافق با بدهکار به جلو بیندازد. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۱۲۰)

فقها دلیل عدم جواز تأجيل الحال بالزیاده را تحقق ربای جاهلی دانسته‌اند. (همان، ج ۲۳، ص ۱۲۰) در ربای جاهلی با فرا رسیدن زمان پرداخت دین، با توجه به عدم توانایی بدهکار به پرداخت دین خود، طلبکار با درخواست بدهکار، زمان پرداخت را به تعویق می‌اندازد مشروط بر این که مبلغی مازاد بر دین را دریافت کند. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۶۵) در مسئله مورد بحث نیز شخص طلبکار در مقابل تأخیر اجل با افزودن بر دین، موجب تحقق ربا می‌شود. به دلیل تحقق ربای جاهلی است که

«قاعده للاجل قسط من الثمن» که در بدو امر اقتضای افزایش دین در برابر افزایش اجل را دارد جاری نمی‌گردد؛ اما در مسئله تعجیل المؤجل بالنقصان، جریان قاعده به ربای جاهلی نمی‌انجامد؛ زیرا در این مورد نه تنها بر میزان دین افزوده نمی‌شود بلکه بر عکس، از میزان آن نیز کاسته می‌شود. از این رو این عمل جایز است. همان‌گونه که اشاره شد در هر دو مسئله به قاعده للاجل قسط من الثمن اشاره شده است. در مسئله تعجیل المؤجل بالنقصان با استناد به قاعده که به مقتضای آن به دلیل کاهش اجل از میزان دین نیز می‌توان کاست و ربا نیز لازم نمی‌آید به صحت این عمل فتوا داده شده است و در مسئله تأخیر الحال بالزیاده هر چند به مقتضای قاعده، افزایش در أجل موجب افزایش در دین است اما به دلیل تحقق ربای جاهلی، قاعده جاری نگشته و این عمل جایز نمی‌باشد.

اما مسئله مهم این است که آیا اساساً قاعده «للاجل قسط من الثمن» در باب دیون جریان دارد یا ندارد؟ آنچه از عبارات بسیاری از فقها به دست آمد آن است که ایشان قاعده را در دیون نیز جاری دانسته‌اند؛ زیرا دانستیم در مسئله جواز تعجیل المؤجل بالنقصان به قاعده استناد کرده‌اند و از طرفی آنچه را مانع جریان قاعده در تأخیر الحال بالزیاده دانسته‌اند، تحقق رباست و نه به دلیل این که قاعده در دیون جاری نمی‌شود. این در حالی است که به نظر می‌رسد جریان قاعده در دیون با اشکالات اساسی رو به روست. توضیح این که دین معینی که بر عهده کسی می‌آید صرفاً با گذشت زمان بر میزان آن افزوده نمی‌شود. مطلب فوق در مورد تمام انواع دیون که بر عهده شخص می‌آید جاری است؛ خواه دینی که بر ذمه می‌آید ناشی از عقد معوضی مانند بیع و اجاره باشد که ثمن یا اجرت به صورت کلی فی‌الذمه ثابت شده باشد و یا ناشی از عقد غیر معوضی مانند قرض باشد و یا به دلیل خسارتی باشد که عمداً یا سهواً توسط شخص به مال غیر وارد شده است.

این افزایش در عقد قرض موجب تحقق ربا و حرام است و در سایر موارد نیز مجوزی از طرف شارع برای افزودن بر دین وارد نشده است؛ البته بر مدیون واجب است که در زمان تعیین شده دین خود را پرداخت کند و در غیر این صورت دائن می‌تواند از سایر اختیاراتی که شارع برای جلوگیری از ضرر به او

وضع کرده است استفاده کند؛ مثلاً بیعی را که با مدیون انجام داده است به خاطر تخلف شرط فسخ کند اما مجاز به افزایش دین نیست.

هر چند گذشت زمان به تنهایی مجوز افزایش دین ثابت بر ذمه مدیون نمی‌شود ولی ممکن است با گذشت زمان اموری مانند تورم یا تلف منافع پیش آید که به دائن ضرر وارد شود و با استناد به آن امور بتوان بحث جواز یا عدم جواز جبران کاهش ارزش پول به دلیل تورم یا جبران منافع تالفه را مطرح کرد. البته با فرض قبول جواز جبران کاهش ارزش پول نیز نمی‌توان ادعا کرد که بر میزان دین افزوده شده است بلکه باید گفت بدهکار بدون تغییر دین همان ارزش و مالیتی که قرض گرفته است پرداخت می‌کند هر چند از لحاظ عددی مقدار بیشتری پرداخت کرده باشد که بحث از آن در این مقال نمی‌گنجد.

البته ممکن است گمان شود که حکم به جواز نقصان در دین به واسطه تعجیل در پرداخت آن، با این سخن در تنافی باشد لذا لازم است به بررسی دقیق‌تر مسئله تأخیر الحال (المعجل) بالزیادة و تعجیل المؤجل بالنقصان بپردازیم. مسئله تأخیر الحال (المعجل) بالزیادة جایز نیست و فقهاء دلیل عدم جواز را تحقق ربا دانسته‌اند. تحقق ربا در صورتی که دین ناشی از قرض باشد و در سر رسید آن با تأخیر زمان پرداخت بر میزان آن افزوده شود موجّه است؛ زیرا این مورد همان ربای جاهلی است که از آن نهی شده است، ولی مسئله مورد بحث در خصوص هر دینی است که بر عهده شخص ثابت شده است اعم از این که ناشی از عقد قرض یا غیر آن مثل بیع نسبه یا سلف باشد؛ مثلاً در بیع نسبه که ثمن مؤجل بر عهده مشتری می‌آید نمی‌توان در سر رسید اجل با تقاضای تأخیر در پرداخت بر میزان ثمن افزود. (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۲۱) و حال آن که تحقق ربا در این مورد معنای واضحی ندارد؛ زیرا نه قرضی واقع شده است تا زیاده در ربای قرضی محقق شود و نه شرایط ربای معاملی در آن جاری است. به نظر ما اساساً دلیل این مسئله عدم تغییر میزان دین معینی است که بر ذمه ثابت شده است.

اما تعجیل المؤجل بالنقصان جایز است، و جواز از آن ناشی از ابراء طلبکار نسبت به بدهکار است؛ یعنی همان‌گونه که طلبکار مجاز است تمام دین خود را

به اختیار خود از ذمه بدهکار ساقط کند به طریق اولی می‌تواند بخشی از دین خود را ساقط کند مخصوصاً در اینجا که نفعی نیز به دلیل پرداخت زودتر از موعد متوجه او می‌شود. در نتیجه طلبکار جایز است برای ایجاد انگیزه در بدهکار برای پرداخت زودتر از موعد دین خود، بخشی از آن را به شرط تعجیل در اداء، ابراء کند (اردبیلی محقق، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۴۴) و روایت منقول از امام باقر علیه السلام نیز بر این حقیقت دلالت دارد. (عاملی حر، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۴۴۸) در این صورت نیز دین واقعی بدون تغییر همان میزان سابق است، ولی طلبکار بخشی از آن را با اختیار خود ابراء کرده و از مطالبه حق خود صرف نظر می‌کند. در راستای تأیید عدم جریان قاعده در دیون می‌توان علاوه بر مطالب فوق به دو نکته مهم دیگر نیز اشاره کرد هر چند عمدتاً در خصوص عدم جریان قاعده در دیون ناشی از قرض است.

اولاً: اطلاق ثمن بر دین نام‌گذاری است غریب و نامتعارف است. این اطلاق در مورد دینی که به واسطه عقد قرض بر عهده مدیون می‌آید نه تنها غریب بلکه غلط است؛ زیرا عقد قرض از عقود معاوضی که عوض و معوض در مقابل هم قرار می‌گیرند، نمی‌باشد. به عبارتی قرض بر خلاف بیع، تملیک بالعوض نیست بلکه تملیک بالضمن است (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۶۱؛ خویی، المستند فی شرح العروة الاجاره، ص ۱۲) یعنی قرض دهنده مال مقروضه را به تملیک قرض گیرنده در می‌آورد در حالیکه قرض گیرنده عین یا مثل یا قیمت آن را ضمانت می‌کند، و از این رو در قرض عوض در مقابل معوض قرار نمی‌گیرد (خویی، المستند، بی‌تا، ص ۴۱۳) و با توجه به این نکته، اطلاق ثمن به معنای عوض بر دین ناشی از قرض صحیح نمی‌باشد.

ثانیاً: در خصوص عدم جریان قاعده در عقد قرض باید گفت اساساً قرض در جریان پیدایش تاریخی خود از عقود مبادله‌ای و تجاری نیست که طرفین در آن به دنبال استثمار تجاری و کسب سود و منفعت باشند، بلکه از عقود احسانی است که در جهت رفع حاجت مقترض منعقد می‌شود و ارزش مصرفی مال قرض داده شده لحاظ می‌شود و نه ارزش تجاری و مبادله‌ای آن (بحرالعلوم،

۱۴۰۳، ج ۳، ص ۴۱۳) و همین امر یکی از دلایل مهم حرمت ربا و عدم جواز شرط هر گونه زیاده‌ای در قرض است؛ زیرا اخذ زیاده و ربا، با احسانی که در قرض مورد نظر است در تنافی است و شاید این‌که در روایات گسترش ربا را مانع رواج اصطناع به معروف بیان کرده‌اند اشاره به همین مطلب داشته باشد. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۴۶) از این رو، نمی‌توان با تمسک به قاعده و دخالت اجل در عقد قرض، بر میزان دین ناشی از قرض افزود و عقد احسانی قرض را وسیله‌ای برای کسب سود قرار داد.

نتیجه‌گیری

قاعده «للاجل قسط من الثمن» از جمله قواعد مهم جاری در فقه معاملات است که با عبارت «للاجل قسط من العوض» و هم‌چنین «الاجل له حصّ من العوض» نیز بیان شده است. این قاعده، قاعده‌ای عرفی است که سیره عقلاء بر آن جاری بوده و نه تنها ردعی از شارع در مورد آن نیامده است بلکه در مواردی، به تأیید شارع نیز رسیده است. مراد از اجل در آن، اجل توافقی و هم‌چنین مراد از ثمن مطلق عوض در برابر معوض است. در این مقاله به تبیین مفهوم و گستره قاعده پرداختیم. در خصوص مفهوم قاعده، از مجموع مباحث مطرح شده مشخص شد: اولاً، مفاد قاعده بیانگر تأثیر اجل در تعیین میزان ثمن و عوض می‌باشد. در واقع، اجل از جمله عواملی است که در تعیین میزان ثمن و عوض مؤثر است؛ یعنی طرفین عقد میزان عوض را با توجه به اجلی که با توافق یکدیگر در ضمن عقد قرار داده‌اند تعیین می‌کنند.

ثانیاً، با توجه به مفادی که بیان گردید، ثمن یا عوض در قبال اجل قرار نمی‌گیرند؛ زیرا اجل صلاحیت ندارد که به عنوان بخشی از معوض در برابر عوض قرار داده شود. از این رو، برداشتی از قاعده که مطابق آن بخشی از ثمن در برابر اجل قرار می‌گیرد برداشتی ناصحیح می‌باشد. مطابق مفاد صحیح قاعده، تمام ثمن و عوض در برابر مثنی و معوض قرار دارد و اجل در تعیین میزان آن اثر گذار است. این مطلب نظیر مطلبی است که فقهاء در مورد وصف و شرط گفته‌اند که «الاولی صاف و الشروط لا یقابل بالاثمان».

هم‌چنین در خصوص گستره قاعده معلوم گردید:
اولاً، قاعده ناظر به مواردی از فعالیت‌های معاملی است که عوض و معوضی در تبادل با یکدیگر باشند؛ یعنی سایر عقود معوض مانند بیع، اجاره، وکالت که عوض و معوضی در قبال یکدیگر قرار می‌گیرند محل جریان قاعده می‌باشند.
ثانیاً، نتیجه مهم این‌که قاعده در عقودی مانند قرض که اساساً از عقود معوض نمی‌باشند جریان ندارد هم‌چنان‌که قاعده در مورد سایر دیونی که بر عهده مدیون ثابت شده است جریان ندارد.
ثالثاً، آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی که در راستای استثمار تجاری و کسب سود تعریف شده است، مانند بیع، محل بحث قاعده است و در سایر فعالیت‌های اقتصادی که هدف از آن استثمار تجاری و کسب سود نیست مانند قرض که از عقود احسانی می‌باشند، جریان ندارد.

فهرست منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق)، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، دار صادر.
- اردبیلی، احمد بن محمد (١٤٠٣ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اشتهاردی، علی پناه (١٤١٧ق) مدارک العروة، تهران: انتشارات اسوه.
- اصفهانی، محمد بن حسن (فاضل هندی) (١٤١٦ق)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- امامی خوانساری، محمد (بی تا)، الحاشیة الثانية على المكاسب، بی جا: بی نا.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (١٤٠٣ق) بلغة التقیه، تهران: منشورات مكتبة الصادق.
- بحرانی، یوسف بن احمد (آل عصفور) (١٤٠٥ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- تبریزی، جواد (١٤١٦ق)، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (١٣٧٨)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جواهری، حسن محمد تقی (١٤٠٥ق)، الربا فقہیاً و اقتصادياً، قم: ناشر مؤلف.
- حر عاملی، محمد بن حسن (١٤٠٩ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسینی عاملی، سید جواد (١٤١٩ق)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلّی، احمد بن محمد (١٤٠٧ق)، المہذب البارع فی شرح المختصر النافع، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلّی، جعفر بن حسن (١٤٠٨ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلّی، حسن بن یوسف (١٤١٤ق)، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٤١٢ق)، مفردات ألفاظ القرآن، دمشق: دار العلم، الدار الشامیة.
- روحانی، سید صادق (١٤١٢ق)، فقه الصادق علیه السلام، قم: دار الكتاب و مدرسه امام صادق علیه السلام.
- سبحانی تبریزی، جعفر (١٤١٤ق)، المختار فی أحكام الخیار، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سبزواری، سید عبد الأعلى (١٤١٣ق)، مهذب الأحكام، قم: مؤسسه المنار.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر (١٤٣٠ق)، دلیل تحریر الوسيلة - فقه الربا، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- سیوطی، جلال الدین (١٤٠٠ق)، الدر المشور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام.
- طباطبائی حائری، سید علی (١٤١٨ق)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ق)، حاشیه المکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- عاملی کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام
- عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشی - کلانتر)، قم: بی نا.
- _____ (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
- _____ (۱۴۲۲ق)، حاشیه شرائع الإسلام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- غروی نائینی، محمد حسین (۱۳۷۳ق)، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، تهران: المكتبة المحمدية.
- فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: منشورات دار الرضی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، قم: دار الکتب الاسلامية.
- لاری، سید عبدالحسین (۱۴۱۸ق)، التعليقة على المکاسب، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
- مامقانی، عبدالله بن محمد حسن (۱۳۵۰ق)، نهاية المقال فی تکملة غاية الأمال، قم: مجمع الذخائر الإسلامية.
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، تهران: مرکز الكتاب للترجمة والنشر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق)، فقه الإمام الصادق علیه السلام، قم: مؤسسه انصاریان.
- موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، تحرير الوسيلة، قم: دار العلم.
- موسوی خوئی، سید ابوالقاسم (بی تا)، المستند فی شرح العروة الوثقی، بی جا: بی نا.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۲ش)، فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه الاسلامی.
- _____ (۱۴۲۶ق)، موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه الاسلامی.
- همدانی، رضا (۱۴۲۰ق)، حاشیه کتاب المکاسب، قم: ناشر مؤلف.